

که اگر شیخ جریده از دکن در حضور مقدس میرسد خاطر اشرف از ما زیاد مشرف خواهد
 ساخت از استماع این معنی که شیخ جریده بدرگاه قدسی روانه شده قابویافته این راز
 سر بسته خود را براج زرسنگ دیو ولد مدبر که مسکن او در راه دکن بود در میان آورد که سر راه
 شیخ گرفته کارش با تمام رساند چون راجه زرسنگ دیو که در بنی شامزاده شریک بود متعهد
 این خدمت شده روانه گشت و بجناب استعجال خود را به مسکن خویش رسانید بعد از آنکه
 شیخ ابوالفضل در اوچین رسید شیخ را بعضی مردم آمدن راجه زرسنگ دیو بوجبه
 شامزاده بجناب فاسد ظاهر کردند چون قصدا در رسید به بود شیخ بر این خبر التفات
 نکرده از آنجا روانه شد بیت

قصدا از اسنان چون فرومشت پر همه عاقلان کور گشتند و کور

غره ربیع الاول سنه که جلوس والای سلطان سلطنت بجزی بامین قصبه آنتری و سراسر
 برار راجه زرسنگ دیو با فوج را چوتان از کین گاه برآمد و قصد او ظاهر گشت مهران
 بیخ گذارش نمودند که همراه با جمعیت قلیل است و غنیمت بسیار دارد و در قصبه
 آنتری رفته باید نشست و بعد حصول جمعیت خاطر پیشتر روانه باید شد شیخ
 گفت حضرت ابوالفتح جلال الدین محمد کبیر بادشاه غازی این فقیر زاده را سرافراز
 فرموده از حنیض خمول با وج عزت رسانیده برخلاف مرضی مقدس اگر امروز پیش
 این وز و گر نیته خود را بنامردی موسوم سازم بکدام ابرو خود کعبور مقدس خواهم رفت
 و بهم چشمان چگونه روسی خواهم نمود آنچه در تقدیر است بمنصه ظهور خواهد رسید این
 سخن گفت و اسب برانگیخت هدرین اثنا غنیمت در رسید و جنگ واقع شد چون
 همراه شیخ مردم معدود بودند غنیمت که جمعیت فراوان داشت غالب آمد شیخ بمقتضا
 جوانمردی و شجاعت ذاتی ثابت قدم بوده داد مردانگی داد و حمله نمود و جمعی کثیر
 از راجپوتان هجوم آوردند و شیخ ابوالفضل بزخم بر چه بر زمین آمده جان نثار گشت
 و همراهانش نیز کشته شدند بیت

مژین با سپاهت ز خود بیشتر که نتوان زدن مشت بر بیشتر

راجه زرسنگ دیو سر شیخ را از تن جدا کرده بخدمت شامزاده در آمد باس فرستاد
 شامزاده بغایت خوشوقت شده سر شیخ را در جاسک نالایق انداخت و دست

ہما نجامند از آنجا کہ شیخ بمقتضائے وفور دانش و درستی تدبیر و فرخندگی فطرت و ستودگی اخلاق از عمدہ مصاحبان و مساز و قدوہ محرمان راز و رگاہ مقدس بود چون این سانکہ بعضی والار رسیدان حضرت کہ اورا بسیار از بسیار دوست میداشتند از استماع این خبر سخت براشتند و دست برسینہ زدہ ان قدر غم خوردہ کہ تخریر راست نیاید و بر شاہزادہ بسیار اعتراضات گشت و مکرر بر زبان مقدس گذشت کہ حیث صدحیف کہ یار غمگسار رونق محفل قدسی بدین حال از جهان رفت و در روز شب از غایت غم چیز نخوردند و خواب نکردند و بے اختیار گریہ می کردند و بیست

شہنشاہ جهان را در وفاتش دیدہ پرم شد سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون عالم شد
 رائے رایان پتیر داس کہ منصب سہ ہزاری سرانہ رازی داشت و فوجدار آن حد و بود و شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل با امرائے دیگر برائے استیصال راجہ ز سنگ دیو بہ مال تعین شدند و حکم شد تا آنکہ سران بد اختر را نیارند دست از کار باز ندارند و در ان وقت بر زبان اقدس گذشت کہ عیوض شیخ سران بدگو ہر چہ باشد زن و بچہ او در جواز باید کشید و ملک اورا نیست و نابود باید ساخت الحق قضیہ شیخ بر فاطمہ مقدس سخت گران آمد این شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک بن شیخ خضر بود و شیخ مبارک زبان خویش افضل الفضلا و عالم العلما بود و در شہر آگرہ درس میگفت اکثر تلامذہ از مدرسہ اقا حضرت اوفیض یاب بودند چون در ویش ہناد و فقیر وضع و بر جاوہ خدا پرستی قیام می داشت و بطریقہ صلح کل زیست می کرد بعضی ملایان از روسے غایت عداوت و عناد کہ با او داشتند بنا قشات علمی در پیچیدہ در اوایل عہد خلافت حضرت خدیو گہان شیخ را بہ گیشنگی از دین اسلام تہمت نمودہ محضے دست کردہ در ماوہ قتل آن خدا شناس از مفتیان فتوسے نویسانیدہ ہو امیر مشاہیر رسانید کہ شیخ ازین مقدمہ واقف شدہ با فرزند ان خود بدر رفت و چند گاہ و چند روز در گوشہ پنهان گردید و طرفہ حادثہ و عجب حالتی بر شیخ و فرزندانش گذشت آخر الامر بذریعہ بعضی امرا کہ از شاگردان شیخ بودند حقیقت دین داری و خدا پرستی شیخ و عناد و اہتمام معاندان بعرض مقدس رسید اہل بہتان و دروغ پیغولہ گزین خجالت و شرمساری شدند و شیخ بین عدالت و انصاف سنجی با دشاہ عادل از شرارت گروہ باطل ستیز

درمان بوده بدستور سابق بر جاده فضل و کمالات قیام ورزیده بدرس طلبه علم متوجه
شد و وظیفه از سرکار معلی مقرر گشت چون حقیقت فضایل و کمالات فرزندان آن خدا
اندیش مکرر بعرض قدسی رسید و در ماده احضار آنها حکم والا بصدور پیوست و رسال
و از دهم جلوس مقدس شیخ ابوالفیض که در اشعار فیضی تخلص داشت و بزرگ ترین
فرزندان شیخ مبارک بود و بلازمست اقدس سعادت اندوزگر وید چنانچه سابقاً درین نسخه
تحریر در آمده و در سال نوزدهم شیخ ابوالفضل که از شیخ ابوالفیض خور و بود تفسیر
آیت الکرسی بنام آن حضرت موعظ کرده بعز بساط بوس والا معززگر وید و پسند خاطر
دریا مقاطر افتاد چون علامتہ العصر و حید الدہر و جامع کمالات و مجمع حسنات بود روز
بروز مور و الطاف بیکران و مشمول اعطاف بے پایان گشته رفتہ رفتہ پایہ قدر او از
امرائے عظام و وزرائے کرام در گذشت و مقرب آنحضرت و مستشار الخلافت
گشت حتی کہ محمود دیگرے مقربان در گاہ گردید بک شامزاده ہائے دالاقند
نیز از تقرب او حسد بردند و قابوے بستند کہ ہرگونہ اورا باید بر انداخت و از حضور
مقدس جدا باید ساخت انا نجا کہ شیخ مبارک پدر بزرگوار او در زمان حیات خود
تفسیر قرآن مجید درست کردہ لیکن نام نامی حضرت بادشاہ دران درج نہ کردہ بود و
شیخ بعد رحلت پدر بے آنکہ تفسیر اباسم حضرت خاقان زمان درست ساز و نسخہ بسیار
نویسانیدہ بولایت ایران و توران و روم و شام و دیگر بلاد اسلام فرستاد چون انہی
بعرض مقدس رسید سخت براشتفتند و شیخ ابوالفضل بسیار از بسیار مورد عتاب گشتہ
شامزادہ سلطان سلیم کہ از گستاخی شیخ از روہ خاطر می بود و امرایانی کہ از خود رائے و
بی پروائی او زخم حسد و دہا داشتند قابو یافتہ مقدمات دوران کار آراستہ معروض
اقدس گردانیدند درین صورت شیخ معاتب گشتہ از کورنش منع گردید چون شیخ برائتہ
بعرض اقدس رسانیدہ بود کہ من سوائے حضرت بادشاہ دیگر رائی دانم و بشامزادہ ہم
التجاذرم و بامرایان مدارات نمی کنم از نجیبت ہگنان از روہ می باشند و آن حضرت
انہی رائیک میداشتند و شیخ را بسیار میخواستند و از تقرب او بسیار مخطوط بود
و سائے از حضور جدائی کردند بعد چند روز تفسیرش معاف کردہ مشمول عنایات
فرمودند لیکن مرکز خاطر قدسی آن بود کہ شیخ چند گاہ از حضور پر نور جدا شدہ قدر

عنايات اقدس دريا بدبين چيت بر خدمات وكن رخصت فرموده بودند چنانچه سابقاً تحرير
 ورامده بالاخر نمبطنی که نوشته شده درجه شهادت يافت بے شائبه تکلف وداخله تعلق
 شيخ سراپا دانش و تمام عيار و سراسر استعدا و صاحب جود بود دانش و ادراک او بکدی
 که در عمر پانزده سالگی از تحصيل جميع علوم متعارف و تکميل دانشمندی معروف انفرار حاصل نمود
 و فضائل و کمالات او بنوعی که کتب تلکے نامہ بے توريت و انجیل و صحف منور و غیر
 ذکک بمطالعہ و راوردہ گوئے سبقت از علمائے تمامی ادیان برودہ و فراست و فرزانیگی
 او نمبطنی که از کج خمول برامده مصاحب و مقرب بادشاه روسے زمین گردید که بمشورت
 او انتظام مہام مالک می شد و شجاعت و مردانگی و بخت مندی و طالع بلندی او نہمی که
 ولایت و کن را بزور شمشیر تشخیر نموده بمصوب پنجزاری و پایہ سپہ سالاری رسید چندی
 او وار باید کہ بدین گونه صاحب جوہری از مکامن عدم بعرضہ ایجا و مستتابد و بے قرون
 و دہور شاید تا چین اہل فطرت از پر وہ خفا بجلالے ظہور آید کاشکے در خور کمالات خویش
 از عمر طبعی پیرہ یافته یا در امری نمایان و خدمتے شایان جان عزیز نثار کردی تا معاوضہ
 عنايات بادشاه زمان کہ در حق او مبذول شدہ بود از و بظہور رسیدے نظم

درین بارغ سروے نیامد بلند	کہ یاد اہل بخشش ازین نگند
ہناسے بے سال گرد و درخت	ز بخشش پرار و یکے باد سخت
گر افراسیابست و ور پیر زال	بیابہ ز باد آہل گوشمال
بہر کار از نیک و بد چارہ هست	وسے چار و برگ ناید بہت

دربیان لغنی شاہزادہ سلیم خلف بزرگ

در زمانیکہ حضرت خاتقان زمان بشیر و کن نہضت فرمودند شاہزادہ ہراسے استیصال
 رانا اودے سنگہ تین شدہ بود در خطہ دل کھٹائے اجیرا قامت و زیدہ تدبیر خیر
 و تا ویب رانا و پیش داشت و راجہ مان سنگہ در خدمت شاہزادہ سپہ سالار بود
 درین ضمن از نوشته جات امرائے ہنگارہ نگاہ گشت کہ افغانان قابو یافتہ بسبب نابودن
 سردار عمدہ دران دیار مصدر رشوریش شدہ اند و فتند و فنا و بر پاکشتمہ و کھنور مہاسنگ
 و لکھنور جگت سنگہ بن راجہ مان سنگہ کہ بنیابت راجہ مان سنگہ دران وقت

دران ولایت بود بانکه جنگ شکست یافته راجه مان سنگه باستماع این خبر بخند مست
شاهزاده التماس نمود که چون حضرت باوشاه قنبر دکن متوجه هستند اگر شاهزاده از اجمیر
نهضت فرموده تا اسد باس تشریف ارنانی فرمایند شورش بنگاله رفع می شود شاهزاده
بنوجب التماس راجه وصلاح مکی از اجمیر کوچ کرده با اسد باس عز نزل اقبال فرمود و
جاگیر ملازمان خود را که در حوالی آگره بود بطور خود گذارشته محال صوبه اسد باس که بجایگز
اصف خان بجز تعلق داشت بسرکار خویش گرفتند و سی لک روپیه خزانہ صوبه بها
و آن حدود که کمپور داس دیوان فراهم آورده بود فوج سرکار فرستاده از آنجا طلب داشت
و بدون حکم والا از چنین امور بعل آوردن آثار نبی و گردن تابانی شاهزاده بظهور پیوست
و از باب غرض سخنان و در از کار از جانب شاهزاده بعرض حضرت خاقان زمان رسانید
فرمان ماطفت نشان مشتکبر مضامع از حبت مصحوب محمد شریف ولد عبدالصمد شیرین قلم
صا و گشت لیکن هیچ اثر نه بخشید بعد از آنکه حضرت خاقان زمان از دکن معاودت فرموده
در وار اختلافه اکبر اباد نزل اقبال فرمودند قضیه شیخ ابوالفضل نمبلی که نوشته
شده رو داد شاهزاده به سی هزار سوار از اسد باس متوجه استان قدسی گردید و لخواهان
بعرض اقدس رسانیدند که آمدن شاهزاده باین کثرت سپاه بحضور والا صلاح دولت
نیست لهذا فرمان عالیشان بنام شاهزاده صا و گشت که آمدن آن فرزند باین روش صلاح
و پسندیده نیست اگر مطلب باظهار جمعیت سپاه است مجرا کے ان بظهور پیوست
باید که مردم خود را بحال جاگیر رخصت کرده جریده بملازمت شتابد و در صورتیکه ازین
طرف داعیه بخاطر داشته باشد باز عنان عزیمت بصوب اسد باس برتابد بعد
از آنکه خاطر عزیزان فرزند اطمینان پذیرد و اراده ملازمت مقدس نماید شاهزاده و
جواب فرمان والا شان عرض داشت مشتمل بر عجز و نیاز و عقیدت خویش ارسال داشت
و بصوب اسد باس عطف عنان نمود و بعد از فرمان والا شان صا و گشت که صوبه بنگاله
و او و بیسه با نفرزند مرحمت شده بدان صوب شتابد شاهزاده بدان سمت قبول
نکرد ازین معنی نیز مردم سخن وحشت افزا از جانب شاهزاده بعرض مقدس رسانیدند
و موجب برهمزدگی طبیعت والا گردید سلیمان بیگم را براسنے دل جو کے
شاهزاده فرستادند ان عصمت قباب تا اسد باس رفته بهر گونه خاطر رسید شاهزاده

را تشکین داده همراه خود گرفته روانه حضور شد چون یک منزل از اکبر آباد رسید
 با استدعائے شاهزاده حضرت مریم مکائے والدہ ماجدہ حضرت خاتون زنان تشریف
 بروہ شاهزادہ رابدولت خانہ خود آوردند خاتون زمان بموجب امر حضرت مریم مکائے
 در آنجا تشریف شریف ارزانی فرمودند و شاهزادہ بواسطت حضرت مریم مکائے
 ملازمت نمودہ سر بر پائے مبارک نهادہ یک ہزار مہر طلا بصیغہ نذر و نہصد
 و ہفتاد و ہفت زنجیر نیل پیشکش گذراندان حضرت از روسے عنایات شاهزادہ
 را در آغوش گرفته از ملاقات فرزند بغایت خوشوقت شدند و دستار از فرق
 مبارک برگرفته بر سر شاهزادہ نهادند و حکم شد کہ کوس شاہدانی بلند اوازہ کنند
 در سال چہل و ہشتم جلوس والا این قران السعدین اتفاق افتاد بعد چند گاہ شاهزادہ
 را باستیصال رانارخصت فرمودند شاهزادہ بواسطہ بعضے موانع یا از روسے
 خلاف حکمی ترک مہم رانا نمودہ بے رخصت وسیے اجازت اقدس باز بطرف
 اسدباس رفت و این معنی باعث از روگی غاظر مقدس گر وید چون در سال چہل و نہم حضرت
 مریم مکائے نقاب گزین خلوت سرائے بقا شدند خاتون زمان بامین بیگانگان خویش
 سروریش مبارک ستروہ لباس اتم پوشیدند و نغش مقدسہ برویش گرفته قدی
 چند گرفته روانہ دہلی کردہ بادل بریان و دیدہ گریان معاودت کردند شاهزادہ باستماع
 این قضیہ از اسدباس در حضور اقدس رسیدہ سعادت اندوز ملازمت ^{واللہ}
 گر وید

در بیان علت شاهزادہ سلطان انبال

در دکن موضع اسدراط شرب گر وید ہر چند فرامین نصایح صادر می گشت و معتمدان
 باندرزگوئے تعین می شدند خود را ضبط نمی توانست کرد یک چند خانخانان میرزاخان
 و خواجہ ابوالحسن بموجب حکم اقدس در نما و ملا دید بازان گذارشتہ احتیاط بلوغ کردند
 ان عمید باو وسیے اختیاری تقریبات شکار بر اینجنتہ بصحرار منتن اختیاری نمود
 قراولان عرق جالسوز ورنال بندوق انداختہ می رسانیدند و گاہ رودہ گوسفند از
 شراب پر کرده در زیر دستار پنهان می آوردند رفتہ رفتہ از اسدراط باوہ کشی

و میگساری شام هزاره زار و نزار گشت و امشبها ضعیف گردید بحدی که بوسه طعام از نیش عقرب گزیده تر نمودی و حواس ظاهری معزول العمل شد و بیماری سخت روی داد تا چهل روز بر بستر طاقت افتاده بود هر چند اطباء تدبیرات نمودند و بمعالجات پرداختند سودمند نگردید بیست

نیدانند اهل مغللت انجام شراب آفر با تش بیرونند این عاقلان از راه آب آفر
 بالاخر بتایخ بست و هشتم شهر بطوال سنه پنجاه جلوس والا مطابق سنه هزار و سیصد و هجری
 در عمر سی و سه سال و شش ماه ازین دار فنا بمنزل بقار حلت نمود این داستان جانکاه
 را دلی بلید از سنگ سخت تر تا بشرح درآورد و این قصه جانسوز را جانی باید از این قوی تر
 تا بیسان تواند کرد از ارتحال ان فونهای گلشن اقبال در عین بهار جوانی و آغاز شکوفه زندگانی
 حضرت بادشاه را حالتی روی داد که هیچکس را مباد و فرودشش دل خراش و نوحه
 جگر تراش برآورده می گفتند هیبات هیبات برقی از غضب الهی نازل گشت و خرم
 میش و عشرت را سوخته گردانید و ابر سیاه قهرا یزدی بر خاست و گلشن آرام و
 سرت را بنکاب بر ساخت گاه شعله شعله آتش غم در کانون سینه افروختن آغاز
 کردی و گاه گاه خار الم چون نیش زنبور در خاطر خلش نمودی بیست
 دردی بدل رسید که آرام جان برت شد حالتی پدید که تاب توین بیست

در بیان رحلت حضرت خاقان زمان

آنحضرت از قضیه شام هزاره سلطان مراد سابقا عنناک و اندوگین می بودند درینو لاکه حادثه
 جانکاه حادثه گشت داغ بالاسی داغ گردید و دوزخ غم بر دل نشست و دو
 نشتر الم بر جان شکست و دوریایه هموم طوفانی کرد و در برق غموم جان مستانی
 نمود از کثرت اندوه ان حضرت بر بستر بیماری افتادند و مزاج اقدس از مرکز عقل
 برگشت و انحراف پذیرفت ذاتی که سلامتی عالم در سلامت او بود از کسوت صحت
 عاری گشت و وجودیکه نظام سلسله جهان از میامن عدالت او سمت انتظام داشت
 از حلیه تندرستی عاقل گردید خیر خواهان برائے صحت و شفا بزارات شریفیه و اماکن
 متبرک بے پایا و صلوات فرستادند و فقرا و صلحا فراوان صدقات دادند حکیم علم

کہ سرمد حکمائے روزگار بود متصدی معالجہ گردیدہ تا ہشت روز دست تصرف باز
داشت و طبیعت مقدس را بحال خود گذاشت کہ شاید بقوت خویش دفع عارضہ تواند
نمود چون بیماری باسشتاد و انجا میدروزنہم بد افا پر داخت تا دہ روز ہر چند تدبیر
و معالجات بکار بر وفایدہ نکرد و باسنتھال متحیر گردید و دوائے کہ از تاثیرات ان
اب جریان بند توانست کرد بکار رفت اما سود نیفتاد و چندین مرض مختلف جمع شدند
کہ معالجہ یکے موجب از دیا و دیگرے می شد طبیعت

چو اید قضا از ما و اچہ سود چہ جائے پزشکی می چاہے سود
چو زاندازہ بگذشت سوا المزاج فروماند عاجز طبیب از علاج

دین مدت ان شیر دل قوی ہست با وجود کمال صنعت راتبہ ویدار از منتظران
باز نداشت و پر وہ نگر رفتند و ہر روز بجلوہ جمال آرائے خویش آرام بخش مترصدان
می شدند و چون عارضہ مستولی و صنعت قوی گشت روز دہم حکیم علی دست از معالجہ
باز کشید و از بیم آنکہ مبادا پرستاران حرم سرائے خاص از اشتعال آتش مصیبت
غم قصد جان او کنند ان حضرت را بحالت نزع گذاشتہ بجانب شیخ فرید بخاری
گر بخیتہ رفت شب چار شنبہ و روز دہم جمادی الاخر سنہ ہزار و چہار دہ ہجری مطابق
چہارم از ماہ الہی سائندہ جلوس والا کہ عمر گرامی شصت و پنج سال قمری رسیدہ بود
در شہر آگرہ یعنی کبہ آباد روح مقدس بعالم علوی فرا میزدان صدر نشین اورنگ
خلافت سریر آرائے ملک بقاگر دید و سایر ارباب شریعت روز دیگر تجنیز و تکفین
نمودہ و جود مطہر را در باغ سکندرہ عوالی اکبر آباد بجوار رحمت ایزدی سپردند
پرستاران حرم سرائے مقدس مویہا کنندیدند و چہرہ باخراشیدند و خاصان بارگاہ قدس
گریبان جان خود دیدہ در خاک و خون غلطیدند از مشاہدہ این حال قیامت انگیز خون از
خار میچکید و از آتش سینہ و آب چشم نبود و یوشان و امان سپہر میسوخت و حبیب
آفتاب ترمی شد ازین واقعہ ہایلہ سپہر گردان را از فرط غم پاسے رفتار کست گردید
و ہر خشمندہ از غایت الم راہ مشرق گم کردہ سر اسیمہ حال گشت ماہ از و فوراً ندوہ
تن بکاستگی در دو دستارگان صورت دانہ اشک پذیرفتند نظم
در گونہ شد آسمان و زمین ز فوت شہنشاہ دنیا و دین

دل خلق شد ز آتش غم کباب

بنائے جهان از حوادث خراب

ہمہ کرد جامہ سیاہ و کج بود

ز خون دل از چشمہا را ندرود

ہمہ بر سرافشانہ از غصہ خاک

چو جامہ ہمہ سینہا کرد چاک

فضلائے اہل دانش و شعرائے صاحب سخن تاریخ فوت ان حضرت بعبارت رنگین
و اشعار متین تخریر آورده داد سخنوری داد نذا از انجملہ آصف خان حنفی چہنہین گفتہ

بیت

فوت اکبر شہ از قضائے اسد گشت تاریخ فوت اکبر شاہ

دست سلطنت پنجاہ و یک سال و دو ماہ و نہ روز

ابو المنظر نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ عرف شامہرودہ نسلطان سلیم

بن جلال الدین محمد اکبر بادشاہ

بتاریخ پنجشنبہ چہار و ہم جمادی الثانی ۱۰۳۰ھ ہجری بساعت مسعود کہ منٹارا انجم شہناشاہ
رصد بند و منظور ستارہ کشاران فکرت بلند بود و قلعہ ارک دار اختلاف اکبر آباد کہ سن شریف
ان حضرت بحساب قمری سی و ہفت بود اورنگ خلافت را بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی
نخشدند و جهان را عیش و عشرت و آمین دولت تازہ شد و نقارہ عیش و شادمانی بلند
آوازہ گشت بارگاہے ترتیب یافت و لکشن تراز بزم فریدونی و انجمن آراستہ
گشت بامین بابر و ہمایونی جہان پیر برگ و نوائے جوانی از سر گرفت و عالم دیگر عشرت
فراموش کردہ را بیا آورد و سپہ سالاران جہان کشاد سرداران صفت آرا فوج فوج تیلیات
مبارک بادی و کورنشات امین شادی بتقدیم رسانیدند و طوائف اعظم و اہالی و افاضل موالی

مراسم تہنیت و تعظیم بجا آوردند نظم

فرستاد ہر دم بشادی درود

سرائے جہان را نوائے سرود

نبدہیچ پیدا جز امین و زیب

بیمین و یار و فراز و نشیب

و ان جشن فرخندہ محمد شریف ولد خواجہ عبدالصمد شیرین قلم را بخطاب امیر الامرایکے
و منصب جلیل القدر و کالت سرشناس از فرمودہ مہر اشرف باجوہ ہرز و امیر قیسی

آراسته بدست اقدس پیرایه گردنش ساختند و میرزا غیاث بیگ را بخطاب عمادالدوله
 و میرزا جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود و بخطاب وزیر الممالک اختصاص بخشیده
 هر دو را بخدمت دیوانی شریک کردند و زمانه بیگ را که در ایام شاهزادگی خدمات شایسته
 بجا آورده و شرایط بندگی بتقدیم رسانیده و بخطاب مهابت خانی و پیرخان لودی را بخطاب
 صلابت خانی نواختند و بعد چند سال صلابت خان بنحان جهان مخاطب گشت و شیخ
 فرید بخاری که از سادات عظام موسوی و تربیت یافته حضور حضرت بادشاه جنت آرمگاه
 بود و بخدمت بخشیدگی خرد داشت بمنصب پنجهزاری ذات و بی پایه بلند میسر بخشی سرافتخار
 بر افراخت در اجنهان سنگ را خلعت چار قب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه لطف فرمودند
 و بصوبه داری بنگال رخصت نمودند و خان اعظم میرزا عزیز کولکاتش و آصف خان جعفری
 که از صوبه داری بهار و حضور اقدس رسید و بانواع عواطف سرافراز فرموده در
 حضور مقدس داشتند و همچنان امرایان دیگر را بقدم مراتب بنیایات بیغایات سرافتخار و شرف
 امتیاز سرافراز فرمودند.

دربیان بنی شاهزاده سلطان خسرو خلف بزرگ دستگیر شدن او

پور بزرگ آنحضرت بسبب صحبت خوشامدگویان کور باطن خیال سلطنت در سر داشت
 چه حضرت بادشاه و غفران پناه در زمان رحلت فرموده بودند که شاهزاده سلطان محمد سلیم عیث دوست
 است قابلیت سلطنت ندارد و سلطان خسرو پسرش بجمع خویشها آراسته و قابل خلافت
 است باین تقریب ما غولیا در دماغش جا گرفته همیشه از خدمت پدر و الا قدر متوحش و مید
 می بود بعد شش ماه از جلوس مقدس شب یکشنبه هشتم ذی الحجه با معدود و سه از محرمان راز
 و اعتمادان خانه بر انداز از ارک دار الخلافه اکبر آباد برآمده راه فرار بیش گرفت از کوه اندیشی
 او امیرالامرا واقف شده بیوقوف بلازمست رسید و اینخبر متوحش بعرض والا رسانید
 همان ساعت بختی الممالک شیخ فرید بخاری را با اکثری از امرای برسم منقل رخصت فرمودند
 و آخر لای شب آنحضرت نیز بدولت و اقبال رایت توجه بر افراشتند در سواد شهر صبح
 مراد بر دید میرزا حسن پسر شاهرخ میرزا که رفیق طریق بنی شاهزاده بود و در ظلمت شب راه
 مقصود گم کرده سرگشته بادیه ادبار میگشت ادیاسی دولت گرفته آور دهند بموجب

حکم والا حوالہ اہتمام خان کوتوال گر وید کہ در زندان مکافات گرفتار باشد۔

العقبہ چون شاہزادہ در مہتر رسید حسن بیگ بدخشی کہ از کابل می آمد بشاہزادہ ملاقات نمودہ رفیق ادبار گشت در اثنائے راہ ہر کس کہ می یافتند غارت می کردند و سرباز را آتش می دادند و اسپان مسافران و سوداگران و طوایل سرکار بادشاہی کہ در اماکن سر راہ بود گرفتہ بہ پیادہائے ہمراہی می بخشیدند تا آنکہ بلاہور رسیدند عبدالرحیم دیوان از برگشتگی بخت آمدہ ملاقات و رفاقت کرد و دلاور خان صوبہ دار لاہور اختیار ملاقات نکردہ در استحکام قلعہ اہتمام تمام نمود شاہزادہ ہر چند سعی کرد قلعہ لاہور بدست نیامد چون خبر آمدن شیخ فرید بخاری بالشکرگران در نواحی سلطان پور شہرت پذیرفت شاہزادہ دست از لاہور باز داشتہ رو بجانب شیخ فرید آورد و در حوالی گوندوال ہر دو لشکر باہم پیوستند و نایز قتال و جدال گرم گشت و اکثرے از طرفین کشتہ شدند ہمدین اثنائے خبر نزول ایات اقبال در رسید و شیخ فرید بخار بہ گرم تر گردید شاہزادہ تاب نیاوردہ با حسن بیگ بدخشی دیگران رو بفرار نہادہ مقارن ان حضرت بادشاہ نیز در ان عرصہ نزول اقبال فرمودند راجہ پاسورا کہ از زمینداران عمدہ کوہستان پنجاب بود و در ان نزدیکی بملازمست اقدس رسیدہ بود بتعاقب شاہزادہ رخصت فرمودند و از غایت عنایت شیخ فرید را کہ بر شاہزادہ منظر شدہ بود و آغوش مبارک گرفتند و شب در خیمہ شیخ گذرانیدہ روز دیگر متوجہ لاہور شدند شاہزادہ میخواست کہ بجانب اکبر آباد روانہ شود حسن بیگ بدخشی ظاہر کرد کہ بکابل رسیدن بصلاح مقرون است چون کہ جاگیر من در راہ است سامان نمودہ بکابل رسیدہ شود و از انجا جمعیت فراہم آوردہ رو بہ ہندوستان کردہ شود چرا کہ حضرت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ و حضرت نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ بتقویت کابل ہندوستان را گرفتہ بودند و دیگر سخنان دوران کار در میان آورد لہذا شاہزادہ نادان بحسب صلاح حسن بیگ بدخشی روانہ بہست کابل گردید چون بدریائے چناب رسید خواست کہ از گذر شاہ پور بگذرد و کشتی بہم نہر رسید از انجا برگشتہ برگذر سودہرہ آمد و وقت شب بود بہ تر و بسیار یک کشتی بہم رسید میخواست کہ از دریائے عبور نماید از شور و غوغائے چو دہری سودہرہ واقف گشتہ ملاخان را از گذر آمدن مانع مشد چون صبح بر دمید و شہرت پذیرفت کہ این شاہزادہ است میر ابو القاسم خان و ہلال خان خواجہ سرا کہ در

حدود گجرات بودند ازین معنی اطلاع یافته در رسیدند و شاهزاده را با حسن بیگ بدخشی
 و عبدالرحیم گزیده در گجرات بردند و حقیقت را بدرگاه والا عرض داشت نمودند روز
 دوشنبه سلخ محرم ۱۰۱۵ در باغ کامران میرزا واقع لاهور این معنی بعرض والا رسید
 بموجب حکم اقدس امیرالامرا در گجرات رسیده شاهزاده را با همراهانش در حضور والا
 آوردند شاهزاده را دست بسته و زنجیر درپاسه انداخته بتوره چنگیزخانی از طرف
 چپ به پیشگاه قهرمان حاضر آوردند و حسن بیگ بدخشی را دست راست شاهزاده و
 عبدالرحیم را دست چپ ایستاده نمودند حکم شد که خسرو خسران زده را در سلسل
 مجبوس دارند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست فرکشیده
 و از گون بردارند گوش نشانده بدور شهر بگردانند فرمان پذیران بموجب حکم والا بعل آوردند
 پوست گاو و زودتر خشک شده حسن بیگ بدخشی زیاده از چهار پاس زنده مانند و به تنگی
 نفس در گذشت و بمکافات اعمال رسید و عبدالرحیم که در پوست فرکشیده بود از
 اشتداد حرارت که درواستیا آورد خیار و ترب و غیر ذلک آنچه از رطوبت می یافت
 می خورد و آن روز و شب زنده ماند و روز دیگر بحسب التماس بار یافتگان محفل عالی حکم
 شد که او را از پوست خراب آورند که بسیار در پوست افتاده بود و بهر حال جان داد و
 بروفق حکم معلى از باغ کامران میرزا تا دروازه دولتخانه جمعی را که به باد شاه زاده رفاقت
 کرده بودند دور رویه بردار کشیدند بطریق سیل فوج از پیکرهای بیجان بر سر چوبها
 در هر دو طرف دور رویه ایستاده نموداری عجیب و تماشائے غریب مینمود و بنندگان
 در گرداب تجیر و تحسری افتادند و عجب حالتی بر نظار بگیان رومی داد عالم مردم از شهر
 تماشائے آن حاضر شدند شاهزاده را بر فیل سوار کرده از میان دارها گذرانیدند تا همراهمان
 خود را بدین حال به بند شاهزاده از دیدن حالت رفیقان خویش در عرق خجالت غرق گشت
 و نزدیک بود که ازین شرمساری قالب بتی نماید بهر حال از آنجا در قلعه آورده در زندان
 تا دیب مجبوس نمودند بعد چند سال که حضرت خاقان زمان بمجموعه کمالات صوری
 جامع آیات معنوی منظر ایزد پرستی و خداشناسی چند روپ سنیاسی ملاقات کردند
 و از صحبت ان در ویش خدا اندیش بسیار مخطوط شدند آن صاحب حال و قان لایل
 معقوله و منقوله در باب کلیص شاهزاده سفارش نمود لهذا چند گاه باسلام یافت

اما خلاصی او نگر دید و نیز نوبتے چون آن حضرت جشن نوروزی آراستہ و اسباب عیش و عشرت پیراستہ بودند شاہزادہ سلطان پر ویز التماس کرد کہ ماتامی برادران و ظل عالمفت اقدس بکامرانی و کامیابی ہستیم مگر برادر کلان یعنی شاہزادہ خسرو در شکنجہ تاویب گرفتار است چون مدتے در زندان ماندہ و بکافات کردار رسیدہ حضرت در حق او مہربان شوند بموجب التماس شاہزادہ سلطان پر ویز چند روز خلاصی یافتہ بود باز مجبوس گردید و در زمانے کہ بادشاہزادہ حرم المخاطب بشاہجہان بہم دکن رخصت گشت شاہزادہ خسرو اسلسل حوالہ کرد چنانچہ در سال پانزدہم جلوس والا درہان طرف در زندان خانہ و رعیت حیات سپرد و برزبانہا افتاد کہ بادشاہزادہ شاہجہان اورا اپنجان سنگ کردہ بود کہ در زندان فنا گرفتار گشت۔
 القصد چون شیخ فرید بخاری بر شاہزادہ سلطان خسرو فتح یافت بجلد وی این خدمت بخطاب مرتضیٰ خانی سرافراز گشت و بموجب التماس شیخ مذکور در پرگنہ نہروال بکاسے کہ شیخ رایت فتح برافراشتہ بود شہر آباد و سراسے وسیع احداث نمودہ بفتح آباد موسوم گردید و آن پرگنہ بجاگیر شیخ فرید مخاطب برتضیٰ خان مرحمت شد۔

توجہ موکب والابلیز کابل و بعضی سوانح بدیع در منزل علی مسجد غیر

در آغاز سال دویم از لاهور توجہ سیر و شکار کابل شدند بعد طے مراحل و قطع منازل چون منزل علی مسجد مورد خیام اقبال گردید غنکبوسے بنظر اقدس در آمد کہ بکاسے مقدار خرچنگ بود و گلوئے ماری کہ بدرازی و دور عمہ شرعی با شد گرفتہ می فشار و کھنڈہ تاشا فرمودند تا آنکہ مار جان داد و این معنی باعث تعجب گردید از انجا منزل بمنزل طے مسافت نمودہ بدار الملک کابل نزول اقبال فرمودند و از سیر اماکن اندر یار حظ وافر برداشتہ بموجب حکم والا متصل باغ شہر آرا کہ حضرت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ احداث فرمودہ بودند باغے دل کشا و مطبوع موسوم ببلاغ چہان آرا طرح استگندند و جوئے کہ از گذر گاہ می آمد در وسط خیابان آن نزمہست کہ ہ جاری گردید کہ از نزاہست و لطافت باب سلیمیل پہلوئے زند و تا این زمان ان ہر دو باغ از کجاں طراوت و لطافت سیر گاہ مقرری کابل است و بشاہ لالان مشہور و در زمان ہون کابل بعرض رسید کہ در

در میان صخاک و بامیان که جانب بلخ سرد کابل واقع شده کوهی است که در آن مدفن
خواجہ تابوت میگویند مدت چهار صد سال از تاریخ فوت او نشان می دهد و بعضی
از هم زنجیره و مردم رفته زیارت میکنند و برگرد و فتن زخمی است که چون پیله را از فراز آن
بر میگیرند خون ترشح مینماید تا همان پیله بالاسی زخم نهند خون از جریان نمی آید بمانند
تحقیق این مقدمه معتمد خان عرف محمد شریف مولف اقبال نامه جهانگیری تعیین گشت
و جراحی همایش رخصت یافت که زخم بچشم خود دیده آمده حقیقت را بعرض
رساند معتمد خان بران سرزمین رفته از مردم انخدود واقف شده زیر کوهی که متصل
بامیان واقع است وقت و ران کوه در می نمودار گشت بمقدار دو نیم درعه از زمین
بلندی که را بر فراز آن بر آورده بوسیله دستگیری او بالا شده با چند کس دیگر درون
آن رفت ایوان سه درعه طول و یک م نیم درعه عرض و درون ایوان خانه مربع چهار درعه
در چهار درعه بود و در آن تابوتی بنظر در آمد مشعل روشن کرده تختی از بالاسی تابوت
برداشتند میت را دیدند که باین اسلام رو بقبله خوابیده و دست چپ بر ستر
عورت دراز کرده مقدار نیم درعه کمر پاس بالاسی ستر مانده و از اعضایش آنچه بر زمین
پیوسته بوسیده و از هم رنجسته شده است و بقیه دست و چشم بر هم زده و
و ندان یکی از بالاسی و یکی از پایان در لب بانمایان و گوش که بر زمین پیوسته تا نخی
از گردن خاک خورده و ناخنهای دست و پا درست داشت لیکن زخم معلوم نگشت
و از کهن سالان آن دیار چنان بظهور پیوست که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین
منگ برنی در سلسلمان مرد شهید شده و از همان مدت در اینجا همین طور افتاده
معتمد خان بعد تحقیق این مقدمه در حضور پرنور رسیده حقیقت را بعرض مقدس رسانید
فرمودند که از عجایب قدرتهای ایزدی و بدایع حکمت ماسی سردی و قوع این
غرایب چه عجب با بجا بعد سیر و شکار کابل و گلگشت این عشرت لعل و افره داشته
بهند و ستان فیض نشان معاودت فرمودند *

بیان آمدن نوجوان سگیم زوجه شیر افکن خان بجرم سراقده

این شیر افکن علی قلی استجلو نام داشت و سفرچی شاه اسمعیل خلیف شاه عباس صفوی والی ایران بود بعد از آنکه شاه اسمعیل بر حمت حق پیوست علی قلی مذکور از راه قندهار و در زمان خلافت حضرت بادشاه خلد آرامگاه بهندوستان آمد چون ببلتان رسید او را بنحانخان میرزا خان که توجیه فتح تهنه بود ملاقات دست داد و خانان حقیقت او را بدرگاه والا معروف داشت و غایبانه در سک بند بکے استان فلک نشان منتظم ساخت و او در آن هم ترددات نمایان بظهور آورد و بعد فتح تهنه چون در حضور رسید بموجب التماس خانان بمنتصب لایق سرمنس از گشت و در عهد سلطنت حضرت بادشاه بشیر افکن مخاطب گشت و در صوبه بنگاله جاگیر یافت چون طبعش لغت جوئی و شورش طلبی مفسور بود در زمانه که قطب الدین خان ولد شیخ سلیم چشتی بصوبه داری بنگاله رخصت یافت بنحان مذکور اشاره رفت که اگر شیر افکن بر جاوه صواب ثابت قدم بود و با شد بحال خود داشته سرگرم خدمت دارد و الاروانه درگاه والا سازد در صورتیکه بحضور والا نیاید بسزا رساند قطب الدین خان در بنگاله رسیده بعد چند گاه روانه بر روان گزید شیر افکن که در آن حدود جاگیر داشت استقبال نمود و در وقت ملاقات مردم قطب الدین خان هجوم آورده دور او برگرفتند شیر افکن طرز وضع مرم معاینه نموده شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان چنان زخم کاری زد که روده او بیرون افتاد و با نجات جان بحق تسلیم کرد و در آن حال مردمان قطب الدین خان هجوم آورده شیر افکن خان را بقصاص خون آتاکے خویش قتل در آوردند صبیبه عیاش بیگ الخاطب استا والد و در جباله زوجیت شیر افکن مذکور بود این عیاش بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانی است خواجه در مبادی حال دیوان بیگی محمد خان بکلو حاکم هرات بود که در وقت تشریف بردن حضرت نصیر الدین محمد هایون بادشاه بعراق بموجب امر بادشاهی خدمت شایسته بتقدیم رسانیده و فرمان شاه طهاسپ والی ایران در باب سرانجام عیاش بیگ و همان داری که در کسب نامه داخل شده بنام همین محمد خان است بعد فوت محمد خان خواجه محمد شریف مذکور بخدمت شاه طهاسپ پیوست و بوزارت سرافزازی یافت

بعد از آنکه خواجه مذکور فوت شد خواجه غیاث بیگم خواجه طاہر ہر دو پسرانش بہندوستان
آمدند و خواجه غیاث بیگ دو پسر و یک دختر داشت بعد رسیدن در قندہار دختر
دیگر تولد شد از آنجا روانہ شدہ در فتح پور سیکری بلالزمت حضرت بادشاہ جنت
آرامگاہ سعادت اندوز ملازمت گردیدہ بمقتضائے کاروانی در اندک فرصتے دیوان
بیوتات گردید چون نویسنده کاروان و خوشنویس بود و شعر متین داشت و در کار
کشتائے اہل حاجات و رشوت گیری بے نظیر بود روز بروز پایہ قدرش افزو و موجب
پیش آمد او شد و دختر دویم کہ در قندہار ولادت یافتہ بود در عقد نکاح شیرانگن
در آورد و در نیولا کہ شیرانگن بہ تقریبے کہ نوشتہ شدہ کشت گشت متصدیان
صوبہ بنگالہ منکوچہ اورا کہ دختر غیاث بیگ بودہ ہاشد و در ماہ فرستادنش بدرگاہ
فلک اشتباہ حکم جہان مطلع صادر شد ہ بود روانہ حضور مقدس نمودند از آنجا کہ طنطنہ
جمال بے مثال ان ماہر و سہ پری مثال در سامع جہانیاں میر رسید و وصف حسن و
خوبی آن خدیو کشور محبوبی بر اسسہ عالمیان بدین منط جاری بود کہ نقاش ازل بز میائی او
بر لوح وجود نقشے کشیدہ و مصورلم یزل بر عنائی او در جریدہ ہستی شکلے نہ آفریدہ
ہر درخشان از چہرہ رخشان او نور بوام میگردد و ماہ تابان از تابش رخسارہ پانوار او
روشنی میخوابد خامہ و تعریف ریش فوارہ نوری شود و نامہ در توصیف رخسارش چون چمن
پہاری بیگر و مثنوی

قدش نخل ز رحمت آسیدہ	ز بہتان لطافت سر کشیدہ
رخش ماہی ز برج اوج فردوس	ز ابر و کردہ آن مہ خانہ در قوس
بزیر چرخ کس پیدا نہ گردد	کہ رویش بیند و مشیدانہ گردد

حضرت عاقان زمان باصفائے خوبہائے آن ماہ لقا تخم عشق و محبت در مزرعہ جان
می افشانند درین صورت عجب نیست کہ شیرانگن بموجب امر والا قبل رسیدہ
باشد چون ہنگام طلوع کوکب طالع و ایام سطوع اختر بخت ان ملکہ روزگار بود و وقت در رسید
در سال ششم جاوس والا داخل حرم سرائے گردید نخستین نور محل خطاب یافت
و بعد آن بہ نور جہان مخاطب گشت ان حضرت شریفہ حسن بے نظیر و فریقہ نقائے
دل پذیر آن ماہ منیر فلک خوبی گشتند و مست بادہ محبت شدہ دل و جان ملک و

نال ورنه عشق ان نازنین باختند اخبار فریفتگی و شیفگی ان حضرت بر حسن بل فریب
ان ماه ویش در اکثاف گیتی انچنان امشتهار یافت که حکایت خسرو در محبت شیرین
و داستان مجنون در عشق بیلی مشهور بود بلکه آن داستان کهن از جریده روزگار منوخ
گشت و این حکایت نوبه السنه خورد و بزرگ جاری گشت لظلم

ز جام محبت چنان مست شد	که سر رشته کار از دست شد
فرو بست چشم خرد دست عشق	خرد را چکار است با مست عشق
دش بود مشغول محبوب و بس	نه فکر جهان و نه پروا کس
ز نام ارادت بد و داده بود	کز دشور بر جانفش افتاده بود
بجان بود در بند اذعان او	نیز و نفس حسنه بفرمان او

المحق بیگم در حسن و خوبی طاق و در نیک ذاتی و فیض بخشی شهره افاق بود در خوش
خلق و خوشخوئی بے همتا و در نیک بنادی و نیکنای یکتا از فرط عقل و دانش روشن ضمیر
و بلوغ فطرت و فراست حدیثیم النظیر بانتظام امور سلطنت مسکن در اندیشه و بانساق
مهام مملکت ارسطو پیشه پدا و در پیش بے محابا و به بخشش و بخشایش حاتم آسا در خداجوی
و خدا طلبی در ویش کردار و در شجاعت و دلادوری مردانه و اچنانچه گفته اند

بیت

نور جهان گر چه بصورت زن است در صفت مردان زن شیرانگن است
طبیعت متین و شتر رنگین داشت اگر چه از بیگم اشعار دل پذیر بسیار است اما در ایامی
که ستاره ذو ذنب طلوع شده این بیت خوب گفته بیت

ستاره نیست بدین طول سر بر آورده فلک بشاطری شاه سر بر آورده

و نیز در باب ماه عید گفته است بیت

بمال عید بر اوج فلک هویداشد کلید میکه گم گشته بود پیداشد

القصه تمامی امور سلطنت و مهام مملکت بقبضه اقتدار و کف اختیار نور جهان بیگم
در آمد و رفتی رفته کار بجائے رسید که از باد شاه جز نامی نماند ان حضرت میفرمودند
که من سلطنت را به نور جهان بیگم از زانی داشتم غیر از یک سیر شراب و نیم سیر گوشت
مرا هیچ نمی باید ان که با فودد چهره که می نشست و تمامی امر حاضر گشته کور نشات

دستلیات بجای آوری و نند و گوش بر فرمان داشتہ مطابق احکام قدسیہ عمل مینمودند
 و فرامین بنام امرائے متعینہ مالک محروسہ صادر می شد و طعنائے فرامین چنین می
 نوشتند حکم علیہ عالیہ مہدی علیا نور جهان بیگم بادشاہ و جمع بہرین بود بیدیت
 نور جهان گشت بحکم ابد ہدم و ہمز از چہ سانگیر شاہ
 اگر چہ خطبہ بنام بیگم نبود اما سکہ باین نقش منقش گردیدہ است
 حکم شاہ جہانگیر یافت صد زیو بنام نور جهان بادشاہ بیگم زر
 اعتماد الدولہ پدر و الا قدر بیگم منصب و کالت کل مقرر گشت و ابوالحسن برادر کلان بیگم
 بخطاب اعتقاد خانی و خدمت میر سامانی سرسرازی یافت بعد چند گاہ بخطاب
 اصفت خانی ممتاز گردید و جمع خورشان و منتسبان بنا حسب بلند و مراتب ارجند
 اختصاص یافتند بلکہ غلامان و خواجہ سرا یان بخطاب خانی و تر خانی سرفراز گشتہ
 بین الاقران و الامثال سر بلند شدند بیدیت
 بخت دوید و در دولت کشاد بیشتر از خواہش او بدیہ داد

در بیان باز آمدن خان عالم از ایلچی گری ایران

در سال دہم جلوس والا از ایران معاودت نمودہ بشرف بساط بوس مقدس معزز گردید
 و زنبیل بیگ ایلچی بامراسلہ شاہ والا جاہ بر فاققت خان عالم بلازمست رسیدہ سرفراز
 گشت از التفاتے کہ شاہ باخان عالم مبذول داشتہ اگر بشرح دراید بمول بر اعراق
 می شود و در محاورات اکثرے خان عالم خطاب می فرمودند و زمانے از خدمت جدا
 نمی کردند اگر روزے پاسی بضرورت در کلیہ خویش ماندی شاہ بے تکلفانہ بمنترش
 تشریف می بردند و حق آنست کہ خان عالم این خدمت را بشایستگی بتقدیم رسانیدہ
 کہ تا این زمان مقدمات عقل و دانش کہ در جواب و سوال شاہ و دیگران بظہور آمدہ
 و زرباشی و زر ریزی کہ دران دیار نمودہ و دیگر مراتب ذکر مجلس ہاست چون از خدمت
 شاہ رخصت شدہ بیرون شہر منزل نمودہ شاہ والا جاہ بے تکلف خود بشایعہ
 تشریف آوردہ عذرا خواست چون این ہمہ مراتب بعرض مقدس رسید خان عالم
 مشمول عواطف فراوان و مورد عاطفت بے پایان گردید و باضافہ منصب

ورعایت بادشاہی ممتاز و سر بلند گشت بی شائبہ تکلف ایچی گری کرا و کرده دیگرے نکرده
باشد و ایران اہل ہندرانیک نام کردہ آمد +

نہضت ملک والائے مقدسین بسیرت شکار گجرات یعنی احمد آباد

دو سال دوازدهم جلوس والا ان حضرت بسیرت شکار گجرات نہضت فرمودہ بعد قطع مسافت
لما احمد آباد موصول اقبال فرمودند اگر چه آب و ہوائے ان ملک بر مزاج مقدس ناخوش
افتاد و از سیر آن ولایت خاطر مقدس مکرر گشت اما تفریح دریائے شور کہ سی کر و ملذذ و لذت
واقع است باعث انبساط خاطر اشرف گشتہ تدارک ناخوشی خاطر قدسی گردید در
وقت رسیدن بگجرات خیر النساء بیگم بنت خانناتان التماس کرد کہ باغ خانناتان متصل
گجرات واقع است از زودارم کہ در ان باغ صیانت حضرت نموده سرفرازی حاصل کنم
لمتس او با جابت مقرون گشت چون موسم خزان بود و تمام برگ درختان ریختہ و اشجار
باغ از سرتاپا برہنہ بود و نظرم

ہر طبع باغ ز سرگتاتشر ماند ز بے برگی خود بر مہنہ
ریختے کرد درختان ز سر گشت زمین پر ز درہائے ز

ان عفت سرشت برائے آراستن باغ و پیراستن گلشن و ترتیب درختان و زینت
خیابان و اجرائے اب تاکید کرد کہ دیگر ان نادرہ کار و صانعان بدایع نگار فرہصفت
گری را کار نہر مودہ ہر نوع درختے کہ در ان باغ بود برگ و گل آن را از کاغذ رنگارنگ
و میوہ ان از موم بہان شکل و اندام و رنگ و طرز آراستند و اقسام میوہ ان نارنج
ولیمون و سیب و انار و شفتالو و غیر ذلک بر اشجار درست ساختند و ہمچنان
انواع شقایق و ریاحین و گوناگون گلہائے رنگین و بو تہ با بزرگ و شاخ کاغذین
ترتیب دادند چنانچہ از گونہ گونہ میوہ و اشجار و رنگارنگ گلہا و نہال درصین
موسم خزان جلوہ بہار بر روی کار آمد و آن گلشن در وقت برگ ریزی مانند ایام
نوروزی بشگفتگی تازہ روی نمودار گشت بدیت

درختان مشکفتند بر طرف باغ بر افروختہ ہر گلے چون چراغ
آن حضرت در ان باغ مطرا و حدیقہ فرح افزا کہ در مشکفتہ روی دم مسادات با باغ بہارین

میز و تشریفات برده موسم خزان فراموش کرده بے اختیار برائے چیدن گل میوه دست
سبارک دراز کردند و ثانی الحال بر حقیقت کار واقع شده بسیار مخطوط شدند و بر
صنایع بدایع کاری گران و تجویز و تیزان عفت نشان آفرین فرموده با صافه جاگیر و انعام سرور
فرمودند و از آنجا معاودت باره اختلاف نمودند

ولادت با سعادت سلطان محمد اورنگ زیب پسر پادشاه هزاره

سلطان خشم

پیش ازین در حرم سکه قدسی پادشاه هزاره سلطان خرم از عفت قباب ممتاز بانو بیگم
بنت آصف خان نوزدهم صفر سال دهم جلوس والا سلطان دارا شکوه و چهارم
جمادی الاول سال یازدهم سلطان محمد شجاع بعالم وجود آمده بودند در نیولا هنگام مرگت
از گجرات در مقام حوالی موضع و هود شب یکشنبه دوازدهم ابان ماه آبی مطابق
یازدهم شهریور قنده سال سیزدهم جلوس مینت مانوس موافق سکنه هجری محمد اورنگ زیب
سعادت ولادت یافت از طلوع آن اختر برج خلافت هزاران انبساط نصیب روزگار
جد بزرگوار گردید و از ظهور آن گوهر درج سلطنت فرادان نشاط قرین حال پدر و الا
قدر گشت در بارگاه مقدس بزم عیش و عشرت آراسته و مجلس فرح و مسرت پیراسته
شد کوس شادی بلند ادازه گشت و طنطنه مبارکبادی و مبارکی از هر طرف در رسید
بشاط نشاط از کران تا کران کشیده آمد و نوائے ارغنون تهنیت از زبان صفار و کبار
برآمد نهال امان خیر خوانان سر بلندی گرفت حدائق امید خلایق نصارت پذیرفت
هالیون ذاتے که از زمین وجود مبارکش ناهید بزم سرور آراسته ساز بهجت نواخت
فرخنده طالعی که از برکات ذات ملائک صفاتش خورشید در ذروه شرف رایت
افتخار بلند ساخت قطعه

کز مهد و تشش گل خورشید رفتند
اوازه ولادت او در شنفتند
دلها ز عیش چون گل خندان شکفته اند

نمود رخ ز مطلع امید اختر
بکشاده اند اهل ادب لب تهنیت
گلبانگ تهنیت شده از هر طرف بلند

اخترشناسان و فنکرت بلند و اصطلاب دانان رصد بند که در استخراج تقویم و تخریج احکام
 بهارتی عظیم داشتند بفکر فلک پیاو خرد کو اکب سنج سیر افلاک نموده در تشخیص زمان سعادت
 و تحقیق وقت ولادت با معان نظر و لمعان فنکری از ایچ طالع مولود کرده از لارح و غروب کواکب
 مشرف و هیوط انجم و اتصالات اختران بایک دیگر و نظرات ستارگان با مریخ و تقاضای
 حقایق احکام و شرح حقایق امور از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج
 خلافت گذارتن نمودند بدیت

طالع عالم شنده میمون به نیکو اختری منتظم شد سلک ملک دین بوالا گوهری
 بمقتضای نخبه اختری انوار بخت مندی و طالع بلندی از تاصیه حال پیدا و از فرخ
 فالے تاریخ ولادت با سعادت از لفظ آفتاب عالم تاب هویدا کنون که نسخه تحریری در
 آید آن مورث شنید اوج اقبال و درخشند ه کواکب برج جاہ و جلال زیب او رنگ خلافت
 هند و سلطان است الهی فراوان سال زینت بخش سریر جهان بانی و رونق افزای
 تخت گیتی ستانی باد بلیت

یکے غنچه از باغ دولت دید کز انار گلے چشم گیتی ندید

در بیان مقرر کردن منار و چاه و درختان در شاہراہ و

عمارات جهان گیر آباد و لاہور

در سال چهارم ہجری جلوس والا از کبیر آباد تالاہور در شاہراہ بسافت ہر کردہ
 منارہ بلند کہ رنگذران از دلیل راہ بودہ باشد و در دو کہ وہ چاہ بختہ کہ سفر گزینیان
 از آب آن فیضیاب شوند و دورویہ رستہ درختان کہ راہ گرایان در ظلال این سایش
 و از اثمار ان حلاوت یابند مقرر گشت اگرچہ رستہ درختان در شاہراہ اختران شیرخان
 افغان است اما در عہد دولت حضرت خاتقان زمان رو اسجے تازہ یافت حسب حکم
 والا فرمان پذیرن منارہ و چاہ احداث کردند و اشجار میوہ دار نشانیان حضرت
 در ایام شامزادگی در پنجاب شیخ پور نام ویسی متصل سامہولی بنام نامی کہ بنا سب اسم
 شیخ سلیم در ویش کہ از دعائے ان استجاب الی عواست انحضرت سعادت ولادت

یافتن سلطان شیخو مشهور بودند آباد کرده و مختصری از عمارات اساس نهادند و عالی آن را
 شکارگاه مقرر کرده بودند درینولان را پرگنه علیحده کرده بجا نگییر آباد و موسوم فرمودند و
 از پرگنه ات جاردات دران پرگنه داخل نموده بجا گیر سکندر لے قراول مرحمت گشته
 و بموجب حکم والا عمارت دو تخته و تالاب کلان و مناره بلند اساس نهادند و بعد از سکندر
 بجا گیر اما و تخان مقرر شد و سر برای عمارت بعهده او قرار یافت و همه جهت یک لک
 و پنجاه هزار روپیه خرج گردید و همدین سال دو تخته سرکار والا در دار السلطنت لاهور مشتمل
 بر اقسام نیشین دل کشا و انواع اماکن فرح افزا عمارات متین تعمیر یافت و هشت لک روپیه
 خرج گردید سر جاعی

زهی صفای عمارت که در تماشایش
 بدیده باز نگردد و نگاه از دیوار
 هوای او متنوعه و فکر نقاش
 زمین او متلون چو صحنه گلزار

در بیان تعریف مذمت تنباکو و منع گشتن آن بموجب حکم والا

اگرچه آقا بر آمدن تنباکو از جزایر فرنگ است که آنرا حکما و اطبا در برنخ ادویه بکار
 می بردند و برای دفع بعضی امراض کشیدن دود آن تجویز می کردند و بعضی مردم
 صحیح المزاج هم دوست میداشتند لیکن چندان رواج نداشت و از فرنگ کتری
 آوردند آخر الامر در مالک هندوستان کثا و رزان عالم عالم کاشته گشت یافتند و
 حاصلات آن را بر اجناس دیگر تفوق می بستند خصوص در عهد سلطنت ان حضرت
 گشت ان رواج بسیار یافت و بکشیدن دود آن همه کس آرزو مند گشت امر او وزرا
 و شرقا و بنجا و صلحان و با و فضلا و شعرا و بلغا و فصحا و حکما و نجما و فقرا و غر با رغبت آن نمودند
 و خورد و بزرگ و وضع و شریف مایل آن گشته بر جمع کیفیات و تمامی ماکولات و
 مشروبات مقدم داشتند گزین ما حضر مهانان و بهترین تحفه اخلاص مندان گشت
 و تاثیرات عمل آن بمرتبه رسید که طالبش ترک اکل و شرب لا بد تواند کرد و اما از احتیاط
 نتواند نمود همه کس از لعاب دهن غیرے کرامت دارد لیکن از کشیدن تنباکو
 احدی تیز گفت کس و ناگوس در میان منی آرد هر چند تخمیش بیشتر بر دها شیرین تر و خوش
 گران تر میگردد و دوش و نظر طایبان کحل ابوهر و آتش آن با عتقاد از مندان

آتش غریزی میناید بدیت

بسیار کسے کہ خواہش از دل دجان کیاب کسے بود کہ اورا کم خواہست
 بے شایبہ تکلف مصاحبی است در سفر و حضر ہمدم و ہزار در خلا و ملا ہم نفس و دمساز
 انجمن آراے خلوت گز میان صومعہ دار مسرت پیراے محفل نشینان بخت بیدار
 معشوقیت دل فریب از سلسلہ دو دبان حلقہ زلف مشکین مویان کند عشق برگردن
 جان جہانیاں انداختہ و از آتش محبت شمع تنہا در بہان خانہ دل عالیان رکشش ساختہ
 عاشقی است بوالہوس با پری رویان بوسہ بازی نمودہ و از لب ہائے دلبران
 باہ بین چاکشی گرفتہ عیندلیبی است ہزار داستان در نغمہ سراے دل فریب
 مشتاقان و از نوا سنجی بایل ساز طالبان فرمان روا بیت تاج گزین کشور کشای است
 تحت نشین از فی علم عالم گیری بر عرصہ دلہا افراختہ و از ادا زہ غفلت کوس جہان بانی و
 جہانتانی بر تسلیم جانہا نواختہ طالبان ان را ہر نفسے کہ فرو میرود مد حیات است
 و چون بر می آید مفرح ذات پس در ہر نفسے و نعمت موجود است بدیت

آن حریفانے کہ تنبا کو کشند اولش اللہ و آخر ہنوز کشند

استغفر اللہ چہ می گویم و چہ می نویسم بشنو تنبا کو کینی است بدتر از کیفیات و شغلی است
 موجب تعین اوقات قفل است بر دہان از یاد سبحانی بندیت بر زبان از ذکر
 یزدانی پسندیدہ طبع بوالہوسان بادہ خوار مقبول مزاج مصطبہ نشینان می گسار مرد
 اہل ولان فرخندہ منش مذموم خرد مندان والا دانش فعلی است عیب یعنی از سوختن
 و آتش خوردن و دود شامیدن عملی است بیجا یعنی دو در افکار دن و معنی باد در دہان
 کو قتن مہذا چندین مضرت بدنی از و پیدا و ضرر ابدانی از و ہویدا میگرد و یعنی روسے
 نورانی را خیرہ و چہرہ ارغوانی را تیرہ می سازد و ماغ را نخل و منی را زایل می کنند
 انار طعم و سرترا از و پیدای شود و زحمست و ق و ضیق النفس رومی نماید و دہن گندہ
 و بدبوی گردد و مرآت ضمیر پر زنگ و صفحہ دل سیاہ می گرد بدیت

تنبا کو نوش را سینہ سیاہ است اگر باور ندانی نے گواہ است

باجملہ چون رواج ان بسیار گردید و امیر و فقیر و صغیر و کبیر بایل آن شدند حضرت
 خاقان دمان بامستعار این فعل عیب یعنی کشیدن و دود تنبا کو حکم نمودند

و بناظران ممالک و حاکمان مملکت مناسبت مطاعه در ماده اندفاع این بدعت و
انعدام بیع و شراکے ان بصدور پیوست و بنا بر مزید احتیاط و پاس حکم و املا و
عبرت طالبان اکثری را که با وجود صدور حکم جرات بکشیدن آن نمودند در شهر لاہور
تشریف فرمودند بک بعضی زالب بریدند اما از بسکه عالمی طالب این دو وسیعہ گردید
با وجود استناعت و تادیب عبرت پذیر نشدند و اجتناب نورزیدند و روز بروز این
بدعت افراط پذیرفت قطعہ

باسیہ دل چه سود گفستن و عظم
آہنی را کہ مور چانه بخورد
نرود بیخ آہنی در سنگ
نتوان بر دواز و بصیقل زنگ

در بیان بعضی سوانح بدائع

درینو لا بعرض دارالسید کہ در اکبر آباد عورتی سه دختر بیک بار توامان زائیدہ
بود اکنون بازیگ پرسود و دختر بر آورده و ہمہ حیات ہستند و نیز معروض مقدس
گشت کہ عورت زرگری اول مرتبہ حاملہ گردیدہ بعد دوازہ ماہ زائید و از حمل دویم
پس از ہیزدہ ماہ و سویم بعد دو سال فرزند آورد و در مدت حمل کار و بار خانہ را چنانچہ
رسم مردم نامراد است می کرد و ہیچو چہ برود شوار و شکل بنود نوبتے دختر باغبانی
بنظر اقدس در آمد باریش و بروت انبوه ظاہر ش بگردان مشتبہ دریش اواز و جب پادہ
و در میان سینہ ہم موسے انبوه اما پستان نداشت بعورات حکم شد کہ او را در گوشہ
برودہ کشف ستر نمودہ حقیقت را مفصل معروض تہی دارند مبادا غنٹے بودہ باشد
ظاہر شد کہ محض عورت است نوبتے درویشی مشیر لال خان نام قوی بیک تربیت
کرده از نظر گذرانی فرمودند کہ باگا و جنگ انداز و خلق کثیر برائے تماشا کئے ہجوم
آوردہ بود جمعی از جوگیان نیز محو تماشا کئے بودند شیبہ و دید با یک جوگی کہ بر مہنہ بود
بطریق ملایست نہ بطرز غضب چنانچہ ہادہ خود جفت می شود بجرکت درآمد و بعد
از انزال گذاشت و باعث تعجب گردید و حکم شد کہ ان مشیر را قلاوہ و زنجیر
دا کردہ زیر چہرہ کہ بلہ نمایند همچنین قریب پانزدہ شیر دیگر نزد مادہ زیر چہرہ کہ گذشتند
و شیر ان بیچکس از انیر ساینند و از ان شیر با بچہ با بود آرد و نیز چند بی یوزور

در باغ چهره که گذاشتند که از اینها نیز توالد و تناسل گردد و بعد عرض رسید که حکیم علی
 در خانه خود غرضی احداث نموده و در کج عرض در زیر آب خانه پر و اخته در قایت
 رویشنای دوران خانه بقیه رختی و چند کتابها بنام او و طلسم بکار برده که هوا آب را
 نینگزارد که در آن خانه دخل کنند هر کس که میخواهد که بتماشای انجا برود و برهنه شده رنگ
 بسته در آب فرومی رود و دوران خانه رفته رنگ گذاشته رخت خشک که در انجا
 گذاشته اند می پوشند و در آن خانه جائی ده دوازده کس است که با هم نشسته
 صحبت دارند حضرت خاقان زمان بتماشای ان تشریف بر دند بر و نشسته که
 گذارش یافت در آن خانه رفتند و مخطوط شدند و حکیم علی بمنصب دو هزار
 سرفرازی یافت نوبته در دیهی از دیهات جالندهر تعلقه پنجاب برق بر زمین افتاد
 و دوازده درعه در طول و عرض نوحه سوخته شد که نشانی از رستی و سبزه ماند
 محمد سعید حکیم جالندهر بر سران قطعه زمین رفتند کند انید هر چند می کنند پند اثر
 حرارت بیشتر ظاهری شد بعد کندیدن پنج کشتش درعه زمین پارچه آهن تفته برآمد
 و بجای گرم بود که گویا همین زمان از کوره آتش برآمده چون بهوا رسید سرگردید
 آن را بجنس بجنور مقدس ارسال داشت و از نظر اشرف گذشت بوجوب حکم و الا
 حواله استاد و او آهنگر گردید او سه حصه آهن برق یک حصه آهن دیگر آمیخته
 دو شمشیر و یک خنجر و یک کارد درست ساخته بنظر انور گذرانید و پسند خاطر فیاض
 زمان افتاد نوبته ان حضرت در خطه دل کشای مترا برائے دیدن در ویش
 خدا اندیش که بعضی مردم او را از پاریافتگان درگاه الوهیت دانسته اکثر خوارق
 بیان میکردند و بعضی بجز و جادو نسبت میدادند متوجه شدند چون وقت نماز
 شام بود بعد از آنکه در ویش از نماز فارغ شدند پنج در ویش دیگر آمده برابر
 ان در ویش که مرشد انها بود ایستاده دست بناجات برداشته بمیدائے
 فیاض توجه نمودند که بیک بار از هوا بر سرش زرپاشی گردید قریب هفتصد شرفی
 طلا مرتبه مرتبه بارید در ویش نصف اشرفی بخاقان زمان داده گفت که در خزانه
 خود نگاهدارند گاهی کمی نخواهد شد و نصف بدرویشان حواشی خود قسمت کرد
 آن حضرت متعجب شده رخت گشتند در راه بخاطر اشرف گذشت حیث